

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و ششم ۱۳۹۷/۱۲/۱۳

موضوع: «تحلیل یکی از مناظرات زیبای امام رضا علیه السلام با عالم سنی»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة

على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

پرسش:

استاد ببخشید! تاریخ که مثلا الان ما در چه سالی هستیم، این ممکن است تحریف شده باشد، یعنی جا به جا

شده باشد؟ مثلا سال ۱۴۴۰ که می‌گویند، ممکن است سال ۱۲۴۰ باشد یا سال ۱۶۴۰ باشد؟

پاسخ:

بله، درست ثبت شده در آن شکی نیست. در ابتدا که چه کار کردند ما نمی‌دانیم ولی حداقل از آن وقتی که

مشخص شد، دیگر سال به سال مورخین ثبت کردند.

پرسش:

ماهها را چطور؟

پاسخ:

ماهها را هم ثبت کردند، همه ثبت شده است، ما خیلی از کتابهای تاریخی داریم بر مبنای سال اتفاق افتاده

است مانند: «سیره ابن هشام»، «تاریخ طبری»، یا کتاب «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر که آمده بر مبنای سال

اتفاقات را نقل کرده، مثلا سال ۳۰ چه اتفاقاتی افتاده، سال ۳۱ چه اتفاقاتی افتاده و سال ۳۲ و ... چه اتفاقاتی

افتاده است، ما حدود ده - دوازده تا تاریخ داریم که بر مبنای حوادث سال تعریف شده است، اینها کاملا ضبط کردند.

پرسش:

حاج آقا! فرمودید درباره ازدواج «ام کلثوم» با «عمر» چند روایت صحیح نقل شده است؟

پاسخ:

چهار تا روایت صحیح داریم.

«کتاب النکاح، باب نکاح ام کلثوم»، هر دو روایت صحیح است، هم آن:

«إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصِبْنَاهُ»

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث)، ۱۵جلد، دار الحدیث - قم، چاپ: اول،

ق ۱۴۲۹، ج ۱۰؛ ص ۶۲۸

و هم آن روایت:

«وَأَلْقِيْمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدَيْنِ بِأَنَّهُ سَرَقَ وَ لَأَقْطَعَنَّ يَمِيْنَهُ»

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامية)، دار الکتب الإسلامية - تهران، چاپ:

چهارم، ۱۴۰۷ ق، ج ۵؛ ص ۳۴۶

دو تا روایت دیگر در کتاب طلاق است، شبی که عمر از دنیا رفت امیرالمؤمنین دست «ام کلثوم» را گرفت به خانه خودش برد در آنجا هر دو روایت صحیح است.

پرسش:

حاج آقا ببخشید! فرمودید با این که ما در خود «کافی» روایت صحیح داریم؛ ولی خود علمای ما قبولش ندارند مثلا نسبت به امام حسن که می‌گویند مطلق است، روایتش صحیح است ولی چون شخصیت امام حسن برایمان ثابت شده به خاطر همین از این روایت چشم پوشی می‌کنند، همین را اگر ما در مورد «ام کلثوم» ملاحظه کنیم، موقعی که عمر از حضرت زهرا خواستگاری کرد، پیغمبر گفت به خاطر سنش با شما ازدواج نمی‌کند در آن موقع عمر ۴۲ و یا ۵۰ سالش بوده و حضرت زهرا ۹ سالش بوده، نمی‌شود این طوری روایت را توجیه کنیم؟

پاسخ:

نه! ببینید تنها چیزی که ما می‌توانیم بگوییم این است: ما در مورد اینکه «ام کلثوم» بنت فاطمه بوده صراحتی نداریم. در هیچ يك از روایات شیعه «ام کلثوم بنت فاطمه» من ندیدم؛ ولی «ام کلثوم بنت علی» هست. شاید ریبه‌اش بوده، شاید از خانم‌های دیگرش بوده! حالا قضیه‌اش چیست ما نمی‌دانیم؟ در این مورد چهار تا روایت است ما نمی‌توانیم رد کنیم؛ یعنی اگر يك روایت صحیح بود، می‌شد توجیه و تأویل کرد.

پرسش:

بحث این جا است که می‌گویند يك روایت صحیح است

پاسخ:

نه، هر دو روایت در باب نکاح و هر دو روایت دیگر در باب طلاق صحیح هستند. هر چهار روایت صحیح است. حالا اگر يك روزی فرصت بشود من خدمت تان مفصل عرض می‌کنم این چهار تا روایت، هر چهار تایش صحیح است، هیچ کدام از نظر سند مخدوش نیست، دلالتا باید ببینیم که چه کار باید کرد؟

پرسش:

از نظر بسن هم به هم نمی‌خوردند.

پاسخ:

در آن زمان بحث سن مطرح نبود، ببینید «نوبختی» صاحب کتاب «فرق الشیعه» می‌گوید عمر با «ام کلثوم» همبستر نشد و «ام کلثوم» باکره به خانه علی برگشت، ببینید این‌ها يك سری کارهایی است که خود عمر هم می‌گوید شنیدم پیغمبر فرمود:

«كل حسب ونسب منقطع يوم القيامة إلا حسبي ونسبي»

کشف المشکل من حدیث الصحیحین ، اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي الوفاة: ۵۹۷هـ

، دار النشر: دار الوطن - الرياض - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م. ، تحقیق: علي حسين البواب، ج ۱، ص ۱۲۲

من می‌خواهم با این کارم به پیغمبر محرم بشوم، داماد پیغمبر بشوم، يك تشریفاتی درست کردند برای این که دیگران را گول بزنند و فریب بدهند!

همین قضیه‌ی غضب حضرت زهرا برای این‌ها خیلی سنگین بود؛ یعنی دیگر تا آخر عمر این‌ها چیزی نبود که بتوانند قضیه غضب حضرت زهرا را توجیه کنند. شاید می‌خواستند يك سرپوشی بر کار خودشان بگذارند و این کار را انجام دادند و این یکی از بزرگترین مطاعن عمر طبق مبانی شیعه است، عمر می‌گوید اگر علی (علیه السلام) دختر به من ندهد؛

«وَأَلْفِيْمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدِيْنَ بِأَنَّهُ سَرَقَ وَ لَأَقْطَعَنَّ يَمِيْنَهُ»

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامية)، دار الکتب الإسلامية - تهران، چاپ:

چهارم، ۱۴۰۷ ق، ج ۵؛ ص ۳۴۶

حاکم اسلامی باید حافظ ناموس مردم باشد، نه این که خودش به این صورت اجبار بکند و بگوید: «وَأَقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدَيْنِ بَأَنَّهُ سَرَقَ وَ لَأَقْطَعَنَّ يَمِينَهُ!!»

این خیلی سنگین است؛ یعنی مشخص است که این ها پایبند به هیچ چیز نبودند!

پرسش:

اهل تسنن این روایت را قبول دارند؟

پاسخ:

این را قبول ندارند؛ ولی «هیثمی» دارد که امیرالمؤمنین فرمود:

«ولكن درة عمر أخرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك»

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي الوفاة: ٨٠٧ ، دار النشر: دار الريان

للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة ، بيروت ١٤٠٧، ج ٤، ص ٢٧١

عمر به زور وادار کرد؛ یعنی ستم کرد، آن ها شبیه این را دارند؛ ولی این تعبیر: «وَأَقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدَيْنِ بَأَنَّهُ سَرَقَ وَ لَأَقْطَعَنَّ يَمِينَهُ»؛ را ندارند؛ اما در خشونت عمر ما دیروز هم آوردیم الی ما شاء الله در منابع شان مطلب دارند، ایشان يك آدم چماق به دست بوده و کار به هیچ کسی هم نداشت! با پیغمبر برخوردش این طوری است، بعد از وفات دختر پیغمبر زینب، زن و بچه ی پیغمبر گریه می کنند، عمر به دستش شلاق می گیرد، این ها را جلوی پیغمبر کتک می زند!

پرسش:

فقط زنان را می زد ایشان البته با کفار کاری نداشت!

پاسخ:

بله، با کفار کاری نداشت، ما بارها تحدی کردیم اگر روایت ضعیف پیدا کنید که عمر يك سیلی به «یهودی‌ها»، «مسیحی‌ها» یا به «مشرکین و کفار» زده باشد، ما جایزه می‌دهیم!

پرسش:

روایت دارند که عمر دائی خودش را که کافر بوده کشته با این که اصلا ایشان دائی نداشته است.

پاسخ:

آن روایت سند هم ندارد.

پرسش:

آیا پیامبر به عمر و خشونت او اعتراض نفرمود؟

چرا! پیغمبر فرمود:

«مه یا عمر»

ای عمر رها کن!

مسند أبي داود الطيالسي ، اسم المؤلف: سليمان بن داود أبو داود الفارسي البصري الطيالسي الوفاة:

٢٠٤ ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت، ج ١، ص ٣٥١

پیامبر عصبانی شد، این طوری نیست که پیامبر اعتراض نکرده باشد. ببینید این‌ها در آن زمان در جامعه قدرت و قبیله‌ی داشتند، قبیله هم کاری نداشت رئیس قبیله حق می‌گوید و یا باطل می‌گوید، اگر رئیس قبیله می‌گفت

خدا هست بقیه هم می‌گفتند خدا هست! اگر رئیس قبیله می‌گفت خدا نیست، پیروان هم می‌گفتند خدا نیست! آقا فلانی حق است می‌گفتند حق است؛ یعنی قضیه‌ی خلافت ابوبکر به خاطر زور قبیله‌ها بود که بالا آمد.

پرسش:

استاد! دارند که عمر از نظر قبیله خیلی مهم نبوده است. این در تاریخ است که هم ابوبکر و هم عمر قبیله‌شان ضعیف بوده است، و قبیله قوی همان «ابوسفیان» بوده است که بچهایش «یزید» را برای شام فرستادند، اما این‌ها از نظر قبیله‌ی به آن صورت آدم‌های مهمی نبودند.

پاسخ:

قبیله داشتند؛ درست است قبیله «ابوسفیان» قوی‌تر از این‌ها بود، «ابوسفیان» برای خودش یک یل و قلدری قوی‌تر از این‌ها بود و قریش هم نسبت به «ابوسفیان» دید ویژه داشتند، «ابو سفیان» بزرگ و رئیس قریش بوده است، قریش در زمان جاهلیت برایش احترام قائل بودند، شما حساب کنید تمام این جنگ‌ها با تحریک ابو سفیان واقع شده است به اضافه این‌که بچه‌هایش و غیره جزء تقریباً پهلوان‌های «مکه» بودند.

پرسش:

استاد! نمی‌شود گفت به خاطر قبیله است به خاطر نفوذی که این‌ها روی بعضی از خواص داشتند به این خاطر بود.

پاسخ:

نه، ببینید عوامل مختلفی بود - من یکی از بحث‌هایی که دارم اگر فرصت بشود من در یکی از این روزها بحث می‌کنم - اصلاً علت شکل‌گیری خلافت ابوبکر چه شد و چه عواملی باعث شد که مردم سراغ او رفتند؟ با این‌که «انصار» کاری با او نداشتند قبل از این‌که عمر و ابوبکر با خبر بشوند آن‌ها در «سقیفه» دنبال این بودند که

«سعد ابن عباد» و یا «سعد ابن معاذ» یکی از این دو نفر را می‌خواستند خلیفه کنند. این دو نفر هر دو از «انصار» بودند، این‌ها وسط کار در آن‌جا رفتند و سرشان را شیره مالیدند و کلاه گذاشتند!

همین قضیه هم که چطور شد «انصار» با آن سابقه‌ی درخشان تمام سخنان پیغمبر را رها کردند و روایات خلافت حضرت علی را رها کردند و به خلافت این‌ها تن دادند خودش جای بحث است. حالا بعضی‌ها توجیه می‌کنند که چون این‌ها می‌دانستند نمی‌گذارند خلافت به حضرت علی برسد، می‌خواستند خلافت را به عهده بگیرند، بعد به امیرالمؤمنین تحویل بدهند. البته این توجیه، توجیه خیلی ناموجهی است، اصلاً چنین چیزی نمی‌شود!

آن‌طوری که در ذهنم است آقای «باقر شریف قُرشی» در کتاب «سقیفه» خودش خیلی تلاش می‌کند که از «انصار» دفاع کند. همچنین آقای «علامه عسکری» که کتابی در موضوع «سقیفه» دارد تلاش می‌کند از «انصار» دفاع کند، این‌ها تلاش‌شان بر این است تا توجیه کنند که «انصار» قصد خیانت نداشتند!

در هر صورت ...

همان تعبیری که پیامبر اکرم فرمود:

«حَدِيثُ عَهْدِ بَجَاهِلِيَّةٍ»

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ،

دار النشر : دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب

البغا، ج ۲، ص ۵۷۴، ح ۱۵۰۹

آغاز بحث...

یکی از چیزهایی که دوستان در بحث‌های دفاع از امیرالمؤمنین و غیره روی آن تأکید داشتند، ما عرض کردیم که در دفاع از امیرالمؤمنین ما باید دو تا نکته را حتماً لحاظ کنیم:

۱. اثبات خلافت امیرالمؤمنین؛

۲. ابطال خلافت دیگران.

اگر این دو تا قرین هم نباشد نتیجه نمی‌گیریم. شما می‌آیید ده تا دلیل می‌آورید که امیرالمؤمنین خلیفه بوده و آن‌ها هم بیست تا دلیل می‌آورند بر این که ابوبکر خلیفه بوده است! می‌گویند وجه جمعش این است که هم علی خلیفه، و هم ابوبکر خلیفه! ابوبکر خلیفه اول و علی هم چهارمی! چه اشکالی دارد؟!!

لذا این قضیه در خیلی از جاها مخصوصاً این‌هایی که يك مقدار دم از وحدت و تقریب و غیره می‌زنند این قضیه برایشان دشوار است و می‌گویند ما فقط بیاییم اثباتی بحث کنیم و سلبی بحث نکنیم!

من در این جا يك بحثی دارم و آن این که آقا امام رضا (سلام الله علیه) یکی - دو سالی برایشان فرصت ایجاد شد، وقتی که از «مدینه» به «طوس» آمدند در حقیقت مانعی برای نشر افکار اهل‌بیتی نداشتند. ما ببینیم آقا امام هشتم برخوردارشان چگونه بوده است، مناظرات و برخوردهای مختلفی داشته‌اند. این خیلی واضح و روشن است، خودشان هم فرمودند:

«تَنْظُرُونَ إِلَىٰ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ، فَتَضَعُونَ مَا يَصْنَعُونَ»

به امامان‌تان نگاه کنید که از آن‌ها تقلید می‌کنید، آن‌ها چه کار می‌کنند؟ هرکاری که امامان شما انجام می‌دهند، شما هم همان کار را انجام بدهید.

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث)، ۱۵جلد، دار الحدیث - قم، چاپ: اول،

ق ۱۴۲۹، ج ۴؛ ص ۶۸۰

من در میان مناظراتی که حضرت داشتند، یکی از این‌ها خیلی برایم جالب است، من از عزیزان تقاضا دارم روی این یک مقداری کار بشود، نمی‌دانم آیا مناظرات حضرت رضا تحلیل شده یا نه. ما در «موسوعة امام رضا» که ۸ جلد شد کل مناظرات حضرت را در یک جا جمع کردیم، من می‌توانم بگویم قبل از ما کسی به این شکل جمع نکرده بود؛ خدا اقای «عطاردی» را بیامرزد ایشان «موسوعة امام رضا» را در دو جلد تنظیم کرده بود؛ ولی ما هشت جلد کردیم، البته ایشان تکی و فردی کار کرد، ما لجنه‌ای و گروهی کار کردیم، در زمان ایشان کامپیوتر و این امکانات نبود. لذا ما در آن جا آوردیم، از جمله در «عیون اخبار الرضا» من خیلی دوست دارم عزیزان نحوه دفاع امام رضا از امامت و ابطال خلافت دیگران را خوب دقت کنند که چطوری بود؟ آن‌هم در یک جمعی که حاکم سنی است، حکومت دست سنی‌ها است، علمای اهل سنت هم کاملاً در جامعه، مقتدر هستند.

در کتاب «عیون اخبار الرضا» جلد ۲، صفحه ۲۵۵؛ چون این‌ها دیدند که اقا امام رضا (سلام الله علیه) دارد محبوبیت پیدا می‌کند، هم شیعیان دارند رشد پیدا می‌کنند و هم بعضی از اهل سنت دارند به طرف شیعه کشیده می‌شوند، «مأمون» را وادار کردند که یک مناظره‌ای تشکیل بشود و امام رضا (سلام الله علیه) در این مناظره مغلوب بشود و از محبوبیتش کاسته شود.

دیدند بهترین راه این است که شخصیت علمی امام رضا را زیر سوال ببرند، این‌ها آمدند این مطلب را خدمت امام رضا مطرح کردند، حضرت فرمود:

«اَفْتَصِرُوا عَلٰی وَاٰجِدِ مِنْكُمْ»

ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول،

۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲۳۱

يك نفر از بين خودتان انتخاب بكنيد، هر آن چه را كه او قبول كرد، مقبول همه تان هم باشد

«فَرَضُوا بِرَجُلٍ يُعْرَفُ بِيَحْيَى بْنِ الصَّحَّاحِ السَّمَرْقَنْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ بِخُرَاسَانَ مِثْلَهُ»

در خراسان از نظر علم مثل او کسی نبود

«فَقَالَ لَهُ الرِّضَا (عليه السلام) يَا يَحْيَى سَلْ عَمَّا شِئْتَ»

هرچه می‌خواهی سوال کن

البته تعابیری که «عیون اخبار الرضا»، «احتجاج»، «ابن شهر آشوب» و «مجلسی» دارند، در ورود به بحث اصلا باهم اختلاف دارند. در صورتی که سند هم یکی است، و يك مورد مناظره هم اتفاق افتاده، چند مورد نیست، در این جا ببینید به چه نحوی شروع شده است، امام رضا (سلام الله علیه) می‌فرماید:

«يَا يَحْيَى سَلْ عَمَّا شِئْتَ»

هرچه می‌خواهی سوال کن

یعنی نوبت را اول به مخالف می‌دهد

«فَقَالَ نَتَكَلَّمُ فِي الْإِمَامَةِ»

در مورد امامت باهم مباحثه و مناظره کنیم

و شروع به حمله و شبهه و اشکال به امام رضا کرد، عزیزان خوب دقت کنید. می‌گوید:

«كَيْفَ ادَّعَيْتَ لِمَنْ لَمْ يُوِّمَّ وَ تَرَكْتَ مَنْ أَمَّ وَ وَقَعَ الرِّضَا بِهِ»

به امام رضا می‌گوید:

چگونه امامت را برای علی ابن ابیطالب ادعا می‌کنی که امام و خلیفه نشد، کسی که خلیفه نشد او را

امام می‌دانید و ترك می‌کنید ابوبکری که امام شد و مردم هم به او راضی شدند؟

ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲ جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول،

۱۳۷۸ق، ج ۲؛ ص ۲۳۱

یحیی بن ضحاک می‌گوید: شما يك واقعت را انکار می‌کنید. با آن‌چه که در ذهن شما است، ابوبکر خلیفه شد، مردم هم راضی شدند، از علی راضی نشدند کنار رفت! شما کسی که مردم از او راضی نشدند و خلافتش را قبول نکردند را امام می‌دانید ولی آن کسی که امام شد را امام نمی‌دانید؛ یعنی شما دارید يك واقعت تاریخی را انکار می‌کنید و يك کسی را که عموم مردم قبول داشتند شما آن را قبول ندارید!

حضرت يك سوالی کردند و يك بن بست برای او ایجاد کردند که دیگر از این بن بست نتوانست بیرون بیاید! امام فقط يك سوال کرد، «یحیی» سرش را پایین انداخت و هیچ جوابی نداشت، ببینید حمله باید این‌طوری باشد؛ یعنی وقتی طرف شبهه وارد می‌کند، باید در برابر شبهه، شبهه وارد کرد، جواب حلی به درد نمی‌خورد!

شما ببینید از این «صناعات خمس»، «برهان» در خیلی از جاها بدرد نمی‌خورد، کُمیت «برهان» لنگ است و خریدار هم کم دارد؛ ولی «خطابه» خریدار زیاد دارد. هم خواص می‌پسندند و هم عوام می‌پسندند و لذا قرآن می‌گوید:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ»

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما!

این «برهان» است!

«وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»

و با آنها به روشی که نیکوتر است

«موعظه حسنه»، «خطابه» است

«وَجَادِلْهُمْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ»

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵

این هم «جدل» است. در جایی که دیدید «برهان و خطابه» جواب نمی‌دهد، سراغ «جدل» بروید. در این جا حضرت کاری به «برهان و خطابه» ندارد، مستقیم روی «جدل» رفته است. جواب نقضی؛ یعنی شبهه را با شبهه جواب داده است! نیامده بگوید بله پیغمبر فرمود: «انت بمنزلة هارون من موسى»؛ «انت خلیفتی»... عزیزان این را خوب دقت کنند. طرف ابتدا می‌آید با شبهه وارد می‌شود، وقتی با شبهه وارد شد، در آن جا دیگر استدلال و برنامه‌های علمی به درد نمی‌خورد؛ این عبارت «عیون اخبار الرضا» است.

این‌ها باهمدیگر فرق دارند، می‌خواهیم این را مرور کنیم که دوستان داشته باشند.

«فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) يَا يَحْيَى أَخْبِرْنِي»

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ۲ جلد، نشر مرتضی - مشهد، چاپ:

اول، ۱۴۰۳ ق، ج ۲؛ ص ۴۳۹

شروع بحث از آقا «امام رضا» است، شروعش هم با القاء شبهه است!

در «بحار الانوار» طوری دیگر وارد شده است، از «مناقب شهر آشوب» نقل می‌کند

«فَقَالَ سَلْ يَا يَحْيَى قَالَ يَحْيَى بَلْ سَلْ أَنْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِتُشَرِّفَنِي بِذَلِكَ»

اول شما شروع کن، با شروع تان به ما شرف بدهید

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ۴ جلد،

علامه - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ق، ج ۴؛ ص ۳۵۱

در این جا به این شکلی آمده است؛ ولی آن چه که اقدم و اصح است، عبارت «عیون اخبار الرضا» است.

در این جا حضرت يك سوال می کند:

«يَا يَحْيَى أَخْبِرْنِي عَمَّنْ صَدَّقَ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ»

بعضی ها «صَدَّقَ» دارد

«أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَى نَفْسِهِ أَيْ يَكُونُ مُجِيبًا أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا»

حضرت رمزی حرف زدند.

«يَا يَحْيَى أَخْبِرْنِي عَمَّنْ صَدَّقَ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ»

ای یحیی به من بگو آن کسی که دیگران را تصدیق کرد، در حالی که خودش را تکذیب کرد...

دیگران گفتند تو خلیفه هستی، خیر الناس هستی؛ ولی خودش گفت:

«أني قد وليت عليكم ولست بخيركم»

المصنف ، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱ ، دار النشر: المكتب الإسلامي

- بيروت - ۱۴۰۳ ، الطبعة: الثانية ، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۱۱، ص ۳۳۶.

«أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَىٰ نَفْسِهِ أَيْ يَكُونُ مُحِقًّا مُصِيبًا أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا»

مردم گفت تو «خیر الناس» هستی، این‌ها را تکذیب کرد، گفت نه شما دروغ می‌گویید! من «خیر

الناس» نیستیم، آیا این محق و مصیب برای خلافت است، یا مبطل است و خطا کرده است؟

«فَسَكَتَ يَحْيَىٰ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ أَجِبْهُ»

مأمون گفت چرا جواب نمی‌دهی؟

«فَقَالَ يُعْفِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ»

من را از جواب معاف بدار!

«فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَرَّفْنَا الْعَرَضَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ»

مأمون گفت ای ابا الحسن! قضیه چه بود، به صورت رمزی حرف زدیم ما نفهمیدیم این رمز و رموز چه بود؟

«عَمَّنْ صَدَّقَ كَاذِبًا عَلَىٰ نَفْسِهِ، أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَىٰ نَفْسِهِ» چه شد؟

حضرت توضیح داد فرمود:

« لَا بُدَّ لِيَحْيَىٰ مِنْ أَنْ يُخْبِرَ عَنِ أَيْمَتِهِ»

از ابوبکر و عمر و غیره

«أَنَّهُمْ كَذَّبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَوْ صَدَقُوا»

راست گفتند یا دروغ گفتند؟ آدم صادق یا آدم دروغگو بودند؟!

«فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ كَذَّبُوا فَلَا أَمَانَةَ لِكَذَّابٍ»

اگر بگوید ابوبکر و عمر کاذب بودند کاذب که نمی‌تواند خلیفه باشد.

«وَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ صَدَقُوا»

اگر بگوید آدم صادق بودند

«یحیی» معتقد است ابوبکر و عمر هر دو صادق هستند، بر مبنای این که این‌ها صادق هستند ما مطرح می‌کنیم، ابوبکر صادق، عمر هم صادق!

«قَالَ أَوْلُهُمْ وُلِيِّكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ»

ابوبکر گفت من ولی امر شما شدم، ولی بهتر از شما نیستم

و حال آن که خلیفه باید خیر الناس باشد

« وَ قَالَ تَالِيهِ »

عمر گفت:

«كَانَتْ يَبِعْتُهُ فَلْتَةً فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ»

ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲ جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول،

۱۳۷۸ق، ج ۲؛ ص ۲۳۱

اولی گفت من بهترین شما نیستم؛ یعنی از من بهتر، در جامعه هست، از نبی مکرم روایت داریم

«من تقدم على قوم من المسلمين يرى أن فيهم من هو أفضل منه فقد خان الله ورسوله والمسلمين»

الباقلائي، أبي بكر محمد بن الطيب (متوفاي ٤٠٣هـ) تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل، ص ٤٧٤، تحقيق:

الشيخ عماد الدين أحمد حيدر - مركز الخدمات والأبحاث الثقافية، ناشر: مؤسسة الكتب الثقافية -

بيروت، الطبعة الثالثة ١٤١٤ - ١٩٩٣ م

هر کس مسئولیتی در جامعه قبول کند و می داند بهتر از او است به خدا، پیغمبر و مسلمین خیانت کرده است.

روایات متعدد هم در کتب اهل سنت داریم.

پرسش:

شاید می گوید تواضع کرده است.

پاسخ:

نمی گوید تواضع کرد، بحث تواضع نیست!

پرسش:

منظور این است خواست یک چیزی بگوید که خودش را بالا نبرد.

پاسخ:

آخر از این طرف می گوید:

«كَانَتْ بَيَعْتُهُ فَلْتَهُ فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَأَقْتُلُوهُ»

اگر کسی همچنين کاری انجام داد بايد او را بکشيد.

استدلال امام رضا علیه السلام دقیق است. همه راه‌ها را می‌بندند آن جمله‌ای که فرمود:

« صَدَقَ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَى نَفْسِهِ »

دو نقیض درست کردند که هم اجتماع و هم جمعش باطل است، نمی‌تواند به این دو تا جواب بدهد.

شما می‌گویید تواضع کرد؛ پس اگر تواضع کرد این جمله عمر یعنی چه:

« كَانَتْ يَبِيعُهُ فَلْتَةً فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ »

بیعت ابوبکر، یک بیعت اتفاقی و بدون تدبیر و یک بیعت شیطانی بوده است! اگر کسی مثل بیعت ابوبکر را

داشت یعنی کسی مثل ابوبکر به خلافت رسید، باید کشته شود؛ یعنی آن خلیفه مستحق قتل است.

- بعد، من عبارت «صحیح بخاری» را هم برای‌تان می‌آورم - ایشان در ادامه دارد:

«فَوَاللَّهِ مَا رَضِيَ لِمَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِمْ»

عمر قبول نکرد مسلمان‌ها همان کاری را که برای ابوبکر کردند برای خلفای بعدی هم بکنند.

داستانش این است که در اواخر زندگی عمر، «عمار» گفت:

«لو مات عمر لبايعت علياً عليه السلام»

شرح نهج البلاغة ، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد

المدائني الوفاة: ٦٥٥ هـ ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م ، الطبعة :

الأولى ، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج ٢، ص ١٦

عمر دید علیه (خلافت) ابوبکر (و خلافت خودشان) دارند توطئه می‌کنند، این‌ها از همان اول بده بستانی داشتند

اولی ابابکر، دوم عمر، سوم هم عثمان همه کارها را انجام داده بودند! دید این‌ها دنبال این هستند که مردم

جمع بشوند علی را خلیفه کنند، همان طور که جمع شدند ابوبکر را خلیفه کردند. عمر خواست در «منا» سخنرانی کند افراد جلوگیری کردند، گفتند این جا مردم از شهرهای مختلف آمدند، فتنه می شود، نمی توانی فتنه را خاموش کنی! قضیه را رها کن به «مدینه» برویم. وقتی به «مدینه» رسیدند، عمر بالای منبر رفت گفت شنیدم که می گویند: «لو مات عمر لبایعت فلانا»!

بعد گفت:

«إن بیعة أبي بكر كما كانت فلتة وقى الله شرها»

بیعت ابوبکر، ذاتاً شر آفرین بوده، «وقی الله شرها»؛ یعنی مشخص است این بیعت، بیعت صحیح و سالم و مبتنی بر عقل نبوده است.

«فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه»

اگر کسی مثل او؛ یعنی اگر مسلمان ها با علی بیعت کردند، همان طور که با ابوبکر بیعت کرده بودند علی را باید بکشید، و مسلمان هایی هم که بیعت کردند باید بکشید! یعنی هم بیعت کننده و هم بیعت شونده هر دو باید کشته شوند.

امام رضا می فرمایند: اگر این طوری است بیعت کننده و بیعت شونده مثل ابوبکر باشد مستحق قتل است؛ یا این راست می گوید یا دروغ می گوید، اگر راست می گوید شما معتقد هستید آقای عمر راستگو است؛ پس خلافت ابوبکر، خلافت باطلی بوده، چطور خلافت باطل را من امام رضا قبول بکنم؟ دارد شبهه اش را جواب می دهد.

«فَمَنْ لَمْ يَكُنْ بِخَيْرِ النَّاسِ»

آن کسی که «خیر الناس» نیست، و حال آن که:

«وَالْخَيْرِيَّةُ لَا تَقَعُ إِلَّا بِنُغُوتٍ مِنْهَا الْعِلْمُ وَ مِنْهَا الْجِهَادُ»

یعنی ابوبکر هیچ کدام از این‌ها را ندارد؛ نه علم دارد نه جهاد دارد.

«وَمِنْهَا سَائِرُ الْفَضَائِلِ وَ لَيْسَتْ فِيهِ وَ مَنْ كَانَتْ بِيَعْتِهِ فَلْتَةً يَجِبُ الْقَتْلُ عَلَى مَنْ فَعَلَ مِثْلَهَا كَيْفَ يُقْبَلُ عَهْدُهُ إِلَى غَيْرِهِ وَ هَذِهِ صُورَتُهُ»

ابوبکری که بیعتش، بیعت خلافی بوده که مستحق قتل است چطور این آقا آمد این خلافت را به عمر واگذار کرد؟!

وقتی خلافت خودش باطل است، مستحق قتل است از ریشه خراب است چطور با این بیعت باطل خلافت را به عمر واگذار کرد؟!

«ثُمَّ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ»

همین خلیفه اول شما بر منبر گفته:

« فَإِذَا مَالَ بِي فَقَوِّمُونِي وَ إِذَا أَخْطَأْتُ فَأَرْشِدُونِي فَلْيَسُوا أَيْمَةً بِقَوْلِهِمْ إِنْ صَدَقُوا أَوْ كَذَبُوا»

ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول،

۱۳۷۸ق، ج ۲؛ ص ۲۳۲

آیا این را که می‌گوید واقعاً راست گفته یا دروغ گفته؟ اگر راست گفته امامی که شیطان با او باشد شیطان او را منحرف کند و عصمت نداشته باشد، لیاقت امامت ندارد و اگر نه، شیطان ندارد، این را دروغ گفته - این «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِينِي»؛ دیگر تواضع نیست! - اگر دروغ گفته انسان دروغگو شایسته امامت نیست.

البته عبارتها فرق می‌کند هم عبارت «احتجاج» در این جا فرق دارد، عبارت «احتجاج» این طوری است:

«أَقِيلُونِي وُلِّيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ قَالَ ثَانِيهِمْ ... إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِينِي ... وَ إِذَا أَخْطَأْتُ فَأَرْشِدُونِي

فَلْيَسُوا أَيْمَةً إِنْ صَدَقُوا وَ إِنْ كَذَبُوا»

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ۲ جلد، نشر مرتضی - مشهد، چاپ:

اول، ۱۴۰۳ ق، ج ۲؛ ص ۴۳۹

همچنین «بحار» عبارتش کمی تفاوت دارد، در کل عبارت‌ها تا حدودی باهم فرق دارند، در ادامه «مناقب» دارد:

«فَصَاحَ الْمَأْمُونُ عَلَيْهِمْ فَتَفَرَّقُوا»

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ۴ جلد،

علامه - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ق، ج ۴؛ ص ۳۵۱

ولی آنچه که در این جا مهم است چند نکته است عزیزان دقت بکنند اول کسی که این را نقل کرده «شیبانی»

شاگرد «ابو حنیفه» متوفای ۱۸۰ است ایشان در «کتاب السیر» از «حسن بصری» نقل می‌کند:

«جاء رجل إلى عمر بن الخطاب رضي الله عنه يخطب ، فقال : يا خير الناس ، فلم يفهم عمر رضي الله

عنه ذلك ، فقال : ما تقول ؟ فقالوا له : يقول : يا خير الناس ، فقال له عمر : ادن إلي»

«ادن إلي»؛ یعنی بیا نزدیک

«لست بخير الناس ، ألا أنبتك بخير الناس ؟ قال : من هو يا أمير المؤمنين ؟ قال عمر رضي الله عنه :

هو رجل من أهل البادية»

السير الكبير ، اسم المؤلف: محمد بن الحسن الشيباني الوفاة: ۱۹۸هـ ، دار النشر : معهد المخطوطات -

القاهرة - - ، الطبعة : - ، تحقيق : د. صلاح الدين المنجد، ج ۱، ص ۳۵

این بحث را مطرح می‌کند در این جا هم در شرحش دارد:

«لست بخیر الناس، إنما قال عمر إظهاراً للتواضع!»!

شبهه ابوبکر است که گفت: «أَقِيلُونِي وُلِّيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ!»!

«ابن سعد» در «طبقات» دارد:

«لما ولي أبو بكر خطب الناس فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أما بعد أيها الناس قد وليت أمركم ولست

بخيركم»

الطبقات الكبرى ، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري الوفاة: ۲۳۰ ، دار

النشر : دار صادر - بيروت، ج ۳، ص ۱۸۲

«ابن حزم» در جلد ۴ «الفصل» نقل می‌کند:

«فقال أيها الناس إني وليتكم ولست بخيركم فقد صح»

این را در محضر جمعی از صحابه گفت:

«ولم ينكر هذا القول منهم أحد»

کسی هم انکار نکرد!

الفصل في الملل والأهواء والنحل ، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الطاهري أبو محمد

الوفاة: ۵۴۸ ، دار النشر : مكتبة الخانجي - القاهرة، ج ۴، ص ۱۰۵

اینطور نبوده که چند نفر بلند شوند بگویند: آقای ابوبکر! شما که «لست بخیر الناس» می‌گویی تواضع نفرمایید!

شما جزء «خیر الناس» هستید!

«ابن کثیر» نقل می‌کند می‌گوید: «وهذا إسنادٌ صحيحٌ»

«تفتازانی» هم همین تعبیر را در جواب «خواجه نصیرالدین طوسی» می‌آورد، «آلوسی» هم همین تعبیر را دارد.

آن قسمت دیگر را هم ان شاء الله برای بعد می‌گذاریم که: «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبُنِي» این خودش یک دنیای دیگری دارد!

والسلام علیکم ورحمة الله